



## A Comparative Study of the Concept of International Order from the Perspectives of Henry Kissinger and Hedley Bull

Amanullah Atayee<sup>1</sup>

### Abstract

Since Henry Kissinger and Hadley Ball are representatives of the theory of realism and the English school, they define order in relation to international politics and the international community. The aim of this article is to compare their views on international order. The question is, by what procedures have these two theorists considered how to maintain order in international politics and the international community? The hypothesis is that Kissinger and Hadley Ball both believe in maintaining order in international relations by considering institutions such as diplomacy, balance of power, great powers, international law, and war in maintaining order. This research compares the nature and components that form order using a comparative approach and qualitative method. The findings show that Kissinger defines world order as a set of concepts accepted for a region about what fair relations and power distribution are supposed to be applied throughout the world. Considering the hard core of power in international politics, he points to another facet of power, namely diplomacy. He sees the fundamental contradiction in order as between two types of stable international order and revolutionary international order. Hadley Ball defines order in international society. In his view, international society is created by the agreement of states that form a society with awareness of some common interests and values. In his view, states participate in the activities of common institutions by committing themselves to observing common rules.

**Keywords:** Henry Kissinger, Hadley Ball, world order, diplomacy, great powers, balance of power, international law.

**Cite this article:** Atayee, Amanullah. (2025). A Comparative Study of the Concept of International Order from the Perspectives of Henry Kissinger and Hedley Bull. Rana Academic & Research Journal. Volume 9. Issue 2. pp1-19.

1. International Relation Ph.D Student, Allamah Tabatabayi University.

## مقایسه‌ی نظم بین‌المللی از منظر هنری کسینجر و هدلی بال

امان‌الله عطایی<sup>۱</sup>

### چکیده

آن‌جا که هنری کسینجر و هدلی بال نمایندگان نظریه‌ی واقع‌گرایی و مکتب انگلیسی هستند، نظم را در رابطه به سیاست و جامعه‌ی بین‌المللی تعریف می‌کنند. هدف این مقاله، مقایسه‌ی دیدگاه این دو در باره‌ی نظم بین‌المللی است. پرسش اصلی این است که این دو نظریه‌پرداز چگونه حفظ نظم در سیاست و جامعه‌ی بین‌الملل را با کدام رویه‌ها در نظر گرفته‌اند؟ فرضیه این است که کسینجر و بال هر دو معتقد به حفظ نظم در روابط بین‌الملل با در نظر داشت نهادهایی همچون دیپلماسی، موازنه‌ی قدرت، قدرت‌های بزرگ، حقوق بین‌الملل و جنگ هستند. این پژوهش با استفاده از رویکرد مقایسه‌ای و روش کیفی، ماهیت و اجزای شکل‌دهنده‌ی نظم بین‌المللی را بررسی کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که کسینجر نظم جهانی را مجموعه‌ای از مفاهیم مورد قبول برای یک منطقه در باره‌ی چستی مناسبات عادلانه و توزیع قدرتی که گمان می‌رود باید در کل جهان اعمال گردد، تعریف می‌کند. او با در نظر داشت هسته‌ی سخت قدرت در سیاست بین‌الملل به وجهه‌ی دیگری قدرت؛ یعنی دیپلماسی اشاره می‌کند. او تضاد بنیادین در نظم را در میان دو گونه‌ی نظم بین‌المللی پایدار و نظم بین‌المللی انقلابی می‌داند. هدلی بال، نظم را در جامعه‌ی بین‌المللی تعریف می‌کند. از نظر او، جامعه‌ی بین‌الملل با توافق دولت‌ها و آگاهی از برخی منافع و ارزش‌های مشترک که یک جامعه را تشکیل می‌دهد، به وجود می‌آید. از نظر او، دولت‌ها با ملزم کردن خود به رعایت قواعد مشترک در فعالیت نهادهای مشترک باهم سهیم می‌شوند.

**کلیدواژگان:** هنری کسینجر، هدلی بال، نظم جهانی، دیپلماسی، قدرت بزرگ، موازنه‌ی قدرت، حقوق بین‌الملل.

**ارجاع به این مقاله:** عطایی، امان‌الله. (۱۴۰۴). مقایسه‌ی نظم بین‌المللی از منظر هنری کسینجر و هدلی بال. فصل‌نامه‌ی علمی - تحقیقی رنا. دوره‌ی نهم، شماره‌ی دوم، صص ۱-۱۹.

۱. دانشجوی دکتری رشته‌ی روابط بین‌الملل، پوهتون علامه طباطبایی.

## ۱. مقدمه

آنچه که سیاست در داخل را با سیاست در خارج متمایز می‌سازد، وجود یا عدم وجود نظم است. در سیاست داخلی، کشورها دارای یک اقتدار مرکزی است که می‌تواند قانون وضع نماید و تبعیت از قوانین را تکلیف کند؛ اما در فضای بیرون از سیاست داخلی، یعنی سیاست بین‌الملل این اقتدار برتر و نظم‌دهنده وجود ندارد و یک نوع نظم آنارشیک بر آن حاکم است. در یک نگاه کلی، واقع‌گرایان و نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی، دولت را بازیگر اصلی سیاست بین‌الملل و جامعه‌ی بین‌الملل می‌دانند و به باور آنان، محرک اصلی دولت‌ها برای اقدام، نگرانی از امنیت ملی است. در این میان، هنری کسینجر به عنوان متفکر واقع‌گرا و هدی بال به عنوان نظریه‌پرداز مکتب انگلیسی از پیش‌کسوتان این عرصه هستند که به مفهوم نظم در سیاست بین‌الملل و جامعه‌ی بین‌الملل پرداخته‌اند.

دغدغه‌ی اصلی برای کسینجر در سیاست بین‌الملل، ثبات بین‌المللی و ضرورت به نظم است. او تضاد بنیادین در نظم بین‌المللی را در میان دو گونه نظم بین‌المللی پایدار و نظم بین‌المللی انقلابی می‌داند. کسینجر برای فهم نظم در زندگی سیاسی به روند تاریخی و جغرافیایی اشاره می‌کند؛ اما نگاه او در تحلیل نظم، فرهنگی است و تلاش دارد تاریخ شکل‌گیری نظم را از ابتدای آن، یعنی صلح وستفالی تا امروز به بررسی بگیرد. هدف کسینجر در بررسی تاریخی نظم، در واقع برتری دادن یک نظم بردیگری نیست؛ بلکه او اصل وجود نظم را برای جلوگیری از هرج و مرج ضروری می‌داند. کسینجر، زور و قدرت نظامی را دارای محدودیت‌های ذاتی فراوان می‌داند. هرچند او به عنوان یک ریالیست، توجه خاصی به قدرت دارد؛ اما در عین حال، به صورت ساده‌انگارانه روی محدودیت‌های قدرت چشم نمی‌بندد. از نگاه او، اصل حیاتی برای بقا مصالحه است و نه استفاده از زور. جنگ و به کارگیری زور در ابعاد سخت و نرم، دارای ارزش ذاتی نیست و قدرت نسبت به اهداف اساسی و اولی، ارزش درجه دوم و ابزاری دارد. بنابراین، اصلی‌ترین سازوکار حل منازعه، ایجاد صلح است. صلح نه از طریق جنگ؛ بلکه همواره از طریق مصالحه به دست می‌آید و کاربرد جنگ و زور، تنها محدود به سهولت بخشیدن به مصالحه است.

هدی بال در بحث نظم، نقطه‌ی آغازین خود را وجود دولت‌ها یا جوامع سیاسی مستقلی می‌داند که هرکدام دارای حاکمیت است. از نظر او جامعه‌ی بین‌المللی، جامعه‌ای است که مبتنی بر آنارشی و نه بدون نظم است. از نظر او، جامعه‌ی بین‌المللی را باید در ارتباط به نظام بین‌الملل در نظر گرفت. او معتقد است که جامعه‌ی بین‌المللی زمانی وجود دارد که جمعی از دولت‌ها با آگاهی از برخی منافع و ارزش‌های مشترک، یک جامعه را تشکیل بدهند؛ به این معنا که آن‌ها در روابط خود با یکدیگر، خود را ملزم به رعایت قواعد مشترک بدانند و در فعالیت نهادهای مشترک سهم شوند. از این رو، هدی بال حفظ نظم را در وجود جامعه‌ی بین‌الملل می‌داند. او برای حفظ نظم در جامعه‌ی بین‌الملل نقطه آغاز را در تحول

یک احساس مشترک از منافع در اهداف مقدماتی زندگی اجتماعی می‌داند. اعضای جامعه در جامعه‌ی بین‌الملل، دولت‌های مستقلی‌اند که عمدتاً مسؤول انجام کارویژه‌های کمک به مؤثر کردن قواعد‌اند. آن‌ها این کار را در نبود یک حکومت افضل که قادر باشد این کارویژه‌ها را در دولت جدید به انجام برساند، انجام می‌دهند. در این معنا، این دولت‌ها هستند که نهادهای اصلی جامعه‌ی دولت‌ها را تشکیل می‌دهند.

از نظر هدرلی بال، دولت‌ها در تحقق وظایف خود در جهت ایجاد نظم، از طریق نهادهایی چون موازنه‌ی قدرت، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی، قدرت‌های بزرگ و جنگ با هم همکاری می‌کنند. در واقع منظور هدرلی بال از نهادها، سازمان‌های اداری نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از عادات و کردارهایی است که برای رسیدن به اهدافی مشترک شکل گرفته‌اند. این نهادها، دولت‌ها را از نقش بازیگری‌شان در اجرای کارویژه‌های سیاسی در جامعه‌ی بین‌الملل محروم نمی‌کنند، یا به‌عنوان یک آمریت مرکزی جانشین نظام بین‌الملل عمل نمی‌کنند؛ در اصل آن‌ها بیانی از همکاری در میان دولت‌ها برای تحقق‌بخشیدن به کارویژه‌های سیاسی آن‌ها و در آن واحد، ابزاری برای حفظ نظم بین‌المللی است. هدرلی بال میان نهادهای بین‌المللی یعنی سازمان‌های بین‌المللی از یک طرف و نهادهای جامعه‌شناختی موسوم به نهادهای اساسی، نوعی تمایز قایل است. از نظر او نهادهای که در یک روند تدریجی تحول یافته‌اند، اولیت دارند نسبت به نهادهای که یک شبه به‌وجود آمده‌اند. هریک از این دو نظریه‌پرداز (کسینجر و هدرلی بال) چگونگی حفظ نظم در سیاست بین‌الملل و جامعه بین‌الملل را با کدام رویه‌ها در نظر گرفته‌اند؟ برای پاسخ‌گویی به پرسش بالا، چندین اثر مهم تدوین شده‌اند؛ مگر هیچ‌یک به‌صورت مقایسه‌ای آن‌ها را بررسی نکرده است. پس هدف این تحقیق این است که با رویکرد مقایسه‌ای به تبیین نظم در دو دیدگاه ریالیستی (کسینجر) و مکتب انگلیسی (هدرلی بال) پردازد. برای نمونه:

هنری کسینجر (۱۳۹۴) در کتاب «نظم جهانی؛ تأملی در ویژگی ملت‌ها و جریان تاریخ» به روند شکل‌گیری نظم در فرایند تاریخی پرداخته و انواع نظم را در سیاست بین‌الملل از گذشته‌ی تاریخ به بررسی گرفته و بر نظم و ستفالیاً به‌عنوان یک نظم پایدار تاکید نموده است. هدرلی بال (۱۳۹۹) نیز در کتاب «جامعه‌ی بی‌سر؛ نظم در سیاست جهان» به نظم در جامعه‌ی بین‌الملل پرداخته و نظم را در نهادهایی تشریح نموده است. اسکات برچیل و لینکلتر (۱۳۹۵) در «کتاب نظریه‌های روابط بین‌الملل» به شرح تاریخچه، چستی و مفاهیم دو نظریه‌ی واقع‌گرایی و مکتب انگلیسی پرداخته؛ اما هیچ مقایسه‌ای از این دو ارایه نکرده است. غلام‌علی چگینی‌زاده (۱۴۰۲) طی مقاله‌ای با عنوان «نظم جهانی از منظر کسینجر؛ مطالعه‌ی موردی بحران اوکراین» به بررسی نظم جهانی از منظر کسینجر در بحران اوکراین اشاره می‌کند. اما کارآمدی این دو را در باب توضیح بحران اوکراین نشان نداده است. محمدرضا بهادرخانی و علی اصغر محمدی دارابی (۱۳۹۶) در مقاله‌ی «تحول در مفهوم نظم بین‌الملل در نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل» پرداخته‌است و در آخر به مکتب

انگلیسی و نظریه‌پرداز مشهور آن هدلی بال که نقش نهادها (حقوق بین‌الملل، دیپلماسی، موازنه‌ی قدرت، مدیریت قدرت‌های بزرگ و جنگ) را جهت ایجاد نظم در نظر می‌گیرد، اشاره می‌کند. اما بازهم در هیچ جا، مقایسه‌ی مؤلفه‌های کلیدی به چشم نمی‌خورد. سید عبدالعلی قوام و سید احمد فاطمی‌نژاد (۱۳۸۷) در مقاله‌ی «مکتب انگلیسی به‌عنوان یک نظریه‌ی کثرات‌گرا: تبیین مفاهیم نظام بین‌الملل، جامعه‌ی بین‌الملل و جامعه‌ی جهانی» بر مفاهیمی هم‌چون نهادهای بین‌المللی، ارزش‌های مشترک، هنجارهای مشترک، همکاری بین‌المللی و وجود جامعه در سطح بین‌المللی اشاره دارند. باز هم در این اثر، مقایسه‌ای میان نظم در اندیشه‌ی این دو متفکر صورت نگرفته است.

در کل، پژوهش‌های انجام‌شده صرف به مفروضه‌ها، مفاهیم و اصول اساسی دو نظریه (واقع‌گرایی و مکتب انگلیسی) از منظر دو نظریه‌پرداز هنری کسینجر و هدلی بال پرداخته‌اند که در واقع سعی و تلاش آن‌ها در جهت معرفی نظم از نظر این دو اندیشمند بوده، نه مقایسه‌ای نظم از نظر آن دو. از این‌رو پژوهش پیش‌رو که سعی دارد به تبیین نظم از منظر این دو نظریه‌پرداز به گونه‌ای مقایسه‌ای بپردازد، نیاز جدی بوده و به غنای ادبیات تحقیق کمک می‌کند. پژوهش پیش‌رو بر این فرضیه استوار است که کسینجر و هدلی بال هر دو به حفظ نظم در روابط بین‌الملل، بر نهادهایی همچون دیپلماسی، موازنه‌ی قدرت، قدرت‌های بزرگ، حقوق بین‌الملل و جنگ در حفظ نظم تأکید دارند.

پژوهش با استفاده از رویکرد مقایسه‌ای و روش کیفی، ماهیت و اجزای شکل‌دهنده‌ی نظم را در قالب چند مفهوم، از منظر هنری کسینجر و هدلی بال مورد مقایسه قرار داده و تلاش می‌کند شاخص‌های نظم بین‌المللی و مؤلفه‌های تأثیرگذار بر آن را از منظر هنری کسینجر و هدلی بال در روابط بین‌الملل بررسی و شباهت‌ها و تفاوت‌های دیدگاه‌های آنان را آشکار سازد.

## ۲. چارچوب تحلیل / مبانی مفهومی

واقع‌گرایان به نظم بین‌المللی، نگاه قدرت‌محور دارند. بنابراین به نقش قدرت مادی به‌خصوص قدرت نظامی-اقتصادی بازیگران بین‌المللی و چگونگی توزیع آن در یک وضعیت آنارشی در میان آن‌ها تأکید دارد، که به‌صورت موازنه‌ی قدرت در سطح نظام بین‌الملل تجلی می‌یابد. واحدهای شکل‌دهنده به‌این نظم، کشورهای دارای حاکمیت هستند که در صدد افزایش قدرت و امنیت خود می‌باشند. انگیزه‌ی بقا و ترس از نابودی در شرایط نامعلوم و نامطمئن بین‌المللی، کشورها را بر می‌انگیزد تا حداقل به تجمیع میزان مقتضی از قدرت مبادرت ورزند. تکرار این رفتار در چارچوب موازنه‌ی قوا صورت می‌گیرد که طبیعی‌ترین و پایدارترین نظم بین‌المللی است. از این‌رو، امکان تغییر و تحول در ماهیت نظم بین‌المللی قدرت‌محور وجود ندارد. حداکثر تلاش را باید داشت تا برای جلوگیری از هرج و مرج و ناامنی ناشی از آن، نظم برخاسته از موازنه‌ی قوا را حفظ کرد؛ زیرا حفظ نظم بر هر ارزش دیگری ارجحیت و اولویت دارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۸: ۱۵۷).

واقع‌گرایان کلاسیک برخلاف نواقع‌گرایان، موازنه‌ی قوا را یک امر ارادی در میان کشورها می‌داند. تمایل کشورها برای افزایش قدرت و الزام و اجبار برای تأمین بقا به گونه‌ی عقلانی، کشورهای عاقل را وای می‌دارد تا به رفتار خارجی مبتنی بر موازنه‌ی قوا مبادرت ورزند. منطق موازنه‌ی قوا به سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران عاقل و واقع‌گرا دیکته می‌کند تا در مقابل بازیگران که در صدد برهم‌زدن موازنه‌ی قدرت هستند، تعادل و موازنه برقرار کنند. موازنه‌ی قوا می‌تواند به دو صورت قابل تصور باشد: توازن درون‌گرا یا یک‌جانبه که در قالب آن، کشورها با اتکا بر قابلیت‌ها و توانایی‌های داخلی خود موازنه ایجاد می‌کنند و توازن برون‌گرا یا چندجانبه که در قالب اتحاد و پیمان دو یا چند کشور علیه قدرت و کشور برهم‌زننده‌ی موازنه، شکل می‌گیرد (دهقانی، ۱۳۹۴: ۱۶۷).

در این میان کسینجر به‌عنوان یک فرد واقع‌گرا، نگاه تاریخی و جغرافیایی به نظم بین‌المللی دارد؛ از این رو، وی نظم را بر اساس جغرافیا تقسیم‌بندی می‌کند؛ هرچند نگاه او در تحلیل نظم، بیشتر فرهنگی است و تلاش بر این است تا نظم را در سیاست بین‌الملل از ابتدای شروع آن، یعنی تشکیل دولت-ملت براساس صلح و ستفالی تا کنون، ارایه دهد. کسینجر نظم جهانی را آن مفاهیم مورد پذیرش می‌داند که در یک منطقه‌ی تمدنی در باره‌ی چستی مناسبات عادلانه و توزیع قدرتی که گمان می‌کنند باید بر همه‌ی جهان اعمال شود. نظم بین‌المللی از نظر او، کاربست عملی این مفاهیم در بخش قابل توجهی از جهان است؛ به گونه‌ای که تعادل قدرت در جهان را تحت تأثیر قرار دهد. از نقطه نظر کسینجر در بحث نظم جهانی اساساً هیچ زمانی نظم فراگیر در محیط بین‌المللی وجود نداشته است و تنها از میانه‌ی قرن هفدهم میلادی است که جهان به سوی نظم حرکت می‌کند و به آن نزدیک می‌شود. صلح و ستفالی در واقع نسخه‌ای را ایجا کرد که طبق آن هر دولتی حق دارد بر قلمرو مستقل خود به حکومت بپردازد، با این شرایط که در امور دیگری مداخله نکند. بنابراین کسینجر به دنبال و ستفالی کردن جهان به تفکیک مناطق است. کسینجر در بحث نظم به دو بازیگر طرفدار وضع موجود و بازیگر انقلابی اشاره می‌کند. وی ایجاد بی‌ثباتی بین‌المللی را در بازیگر انقلابی می‌بیند و زمانی که یک بازیگر بپذیرد که محدودیت‌هایی را بر رفتار خود در نظر بگیرد، ثبات و نظم به وجود می‌آید (دیپلماسی ایرانی، ۱۴۰۱).

ادعای مکتب انگلیسی براین است که دولت‌های دارای حاکمیت، یک جامعه را شکل می‌دهند؛ هرچند این جامعه، آنارشیک است و در آن دولت‌ها مجبور به تسلیم شدن در برابر اراده‌ی یک قدرت برتر نیستند. این واقعیت که دولت‌ها در ایجاد جامعه‌ای متشکل از واحدهای دارای حاکمیت موفق شده‌اند، یکی از جذاب‌ترین ابعاد روابط بین‌الملل است. آن‌ها می‌گویند که این به‌طور شگفت‌آور نشان‌دهنده‌ی سطح بالایی از نظم و سطح پائینی از خشونت میان دولت‌هاست. با توجه به این که شرایط آنارشیک حاکم است، آن‌ها توجه مخاطبان خود را به سطح احتمالی خشونت، ترس، ناامنی و بی‌اعتمادی در صورت فروپاشی مرجع دارای حاکمیت، حتا در با ثبات‌ترین جوامع داخلی جلب می‌کنند. این

بدین معنا نیست که مکتب انگلیسی پدیده‌ی خشونت در روابط میان دولت‌ها را نادیده می‌گیرد. اعضای مکتب انگلیسی به خشونت به مثابه‌ی ویژگی ذاتی جامعه‌ی آنارشیک نگاه می‌کنند؛ اما بر کنترل آن‌ها تا حد زیادی توسط قواعد، اخلاقیات و حقوق بین‌الملل نیز تأکید می‌ورزند (برچیل، ۱۳۹۵: ۱۲۶).

هدلی بال به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی، نقطه‌ی آغاز برای حفظ نظم در جامعه بین‌المللی را در تحول یک احساس مشترک از منافع در اهداف مقدماتی زندگی اجتماعی می‌داند. هر قدر اهداف آن‌ها ممکن است متناقض باشند، اما در دیدن این اهداف به‌عنوان ابزار رسیدن به احساس مشترک، اتفاق نظر دارند. احساس منافع مشترک ممکن است از ترس در مورد خشونت نامحدود، از بی‌اعتبار بودن توافقات، ناامنی در مورد استقلال و حاکمیت خودشان ریشه بگیرد. ممکن است ریشه‌اش در این محاسبه‌ی منطقی باشد که تمایل دولت برای قبول محدودیت بر آزادی عمل‌شان، یک احساس دوجانبه است. اعضای جامعه در جامعه‌ی بین‌الملل، دولت‌های مستقل‌اند که عمدتاً مسئول انجام کارویژه‌های کمک به مؤثرکردن قواعدند. آن‌ها این کار را در نبود یک حکومت افضل که قادر باشد این کارویژه‌ها را در دولت جدید به انجام برساند، انجام می‌دهند. در این معنا، این دولت‌ها هستند که نهادهای اصلی جامعه‌ی دولت‌ها را تشکیل می‌دهند. پس دولت‌ها کارویژه‌ی قواعدسازی یا قانون‌گذاری را از طریق رضایت‌دادن به آن‌ها انجام می‌دهند. قواعد کلی؛ مانند قواعد هم‌زیستی، از عرف و کارکردهای جاافتاده نشأت می‌گیرند یا در برخی موارد توسط میثاق‌های چندجانبه تأیید می‌شوند. قواعدی که فقط به گروه خاصی از دولت‌ها تعمیم می‌شود نیز ممکن است از عرف و کارکردهای جاافتاده نشأت بگیرد؛ همان‌طور که قواعد کارکردی مدیریت بحران در حال حاضر توسط قدرت‌های بزرگ حل و فصل می‌شود. از نظر هدلی بال، دولت‌ها در تحقق وظایف خود جهت ایجاد نظم از طریق نهادهایی چون موازنه‌ی قدرت، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی، نظام مدیریتی قدرت‌های بزرگ و جنگ، با هم همکاری می‌کنند. منظور هدلی بال از نهادها، سازمان اداری نیست؛ بلکه دسته‌ای از عادات و کردارهایی است که برای رسیدن به اهدافی مشترک شکل گرفته‌اند. این نهادها دولت‌ها را از نقش مرکزی‌شان در اجرای کارویژه‌های سیاسی در جامعه‌ی بین‌الملل محروم نمی‌کنند یا به‌عنوان یک آمریت مرکزی جانشین، در نظام بین‌الملل عمل نمی‌کنند. در واقع آن‌ها بیانی از همکاری در میان دولت‌ها برای تحقق بخشیدن به کارویژه‌های سیاسی آن‌ها و در آن واحد، ابزاری برای حفظ نظم بین‌المللی است. این نهادها در خدمت وجود جامعه بین‌الملل هستند که بیشتر از جمع اعضای آن است، تا به دایمی بودن همکاری بین آن‌ها در تحقق کارویژه‌های سیاسی جامعه‌ی بین‌الملل محتوا بدهند و تمایلات آن‌ها را برای فراموشی منافع مشترک تعدیل کنند (بال، ۱۳۹۹: ۱۳۸). بنابراین از نظر هدلی بال، قواعد و نهادها نقش مثبت در ایجاد نظم بین‌الملل دارند.

### ۳. نظم بین‌المللی از نظر کسینجر

کسینجر به عنوان یک ریالیست به مفهوم نظم در سه سطح جهانی، بین‌المللی و منطقه‌ای می‌پردازد. نظم جهانی در حقیقت عبارت است از مفهوم مورد پذیرش یک منطقه یا تمدن در باره‌ی چستی مناسبات عادلانه و توزیع قدرتی که گمان می‌کنند باید در همه‌ی جهان اعمال گردد. نظم بین‌المللی عبارت است از کاربست عملی این مفاهیم در بخش قابل توجهی از جهان به گونه‌ای که تعادل قدرت در جهان را تحت تأثیر قرار دهد. نظم‌های منطقه‌ای نیز از همین اصول پیروی می‌کند، با این تمایز که در یک محدوده‌ی جغرافیایی مشخص اعمال می‌گردد. هر نظامی بر دو مؤلفه‌ی اصلی استوار است؛ نخست این که، مجموعه‌ای از قوانین پذیرفته شده که محدوده‌ی اختیارات را در عمل تعریف می‌کند؛ دوم، موازنه‌ی قدرتی که در هنگام ناکارآمدی قانون، حدود را تعیین کرده و از چیرگی یک کشور بر دیگر کشورها جلوگیری می‌کند. البته استقرار یک نظم و وجود اتفاق نظر بر مشروعیت مناسبات موجود چه امروز و گذشته، مانع از رقابت یا تقابل نمی‌شود؛ اما کمک می‌کند تا رقابت و تقابل در چارچوب نظم موجود رخ دهد. به عبارتی، موازنه‌ی قوا به خودی خود صلحی را به ارمغان نمی‌آورد؛ اما اگر با تدبیر صورت بگیرد می‌تواند از دامنه و پیامد چالش‌های بنیادین بکاهد و احتمال تداوم آن‌ها را در هنگام بروز خطرات کم کند (کسینجر، ۱۳۹۶: ۲۶).

کسینجر به مفهوم نظم، نگاه تاریخی و جغرافیایی دارد. او جهان را بر اساس جغرافیا تقسیم‌بندی می‌کند؛ اما نگاه او در تحلیل نظم، فرهنگی است و سعی بر این دارد، تاریخچه‌ی نظم را از ابتدای شروع آن؛ یعنی پس از صلح وستفالی تا امروز ارایه دهد. البته هدف کسینجر در این مطالعه‌ی تاریخی به دنبال اثبات برتری یک نظم خاص بر دیگری نیست؛ بلکه او اصل وجود نظم را برای جلوگیری از هرج و مرج لازم می‌داند. در ضمن این که کسینجر تاریخ را آینه‌ای برای تحلیل سیاست در نظر می‌گیرد، جوهر تغییرناپذیر سیاست را از وقایع تاریخی استخراج می‌کند و از آن‌ها نتایجی کلی به دست می‌آورد. او سعی دارد درس‌های تاریخی را در کاربست تصمیم‌گیری‌های سیاسی وارد کند (Osman, 2015). به باور کسینجر، اساساً هیچ نظامی جهانی که تمام فضای بین‌الملل را تحت سیطره داشته باشد، در هیچ مقطع تاریخی وجود نداشته است و تنها از میانه‌ی قرن هفدهم و پیمان صلح وستفالی است که جهان به سمت نظم حرکت می‌کند و به آن نزدیک می‌شود. در واقع صلح وستفالی، نسخه‌ای را ایجاد کرد که طبق آن به هر دولتی این حق داده شد که بر قلمرو مستقل خود به شیوه‌ای مناسب برای خود حکومت کند؛ البته با این شرط که در امور داخلی دیگران مداخله نکند. از نظر کسینجر، تنها راه واقع‌بینانه برای ایجاد هر نظامی در دنیای مدرن، وستفالیزه کردن جهان بر تفکیک مناطق است؛ یعنی هر منطقه‌ای امور خود را براساس قوانین خود سامان دهد و به این اندیشه نباشد که نظم او نسبت به دیگر مناطق برتری دارد (Kaarelsan, 2020). البته این موضوع حداقل مستلزم توانایی ارتباط و ادراک

میان فضاهای فرهنگی مناطق است. از این نظر، ادراک از حضور در یک منطقه، جایگاه ویژه‌ای دارد و این که یک کشور خود را در چه منطقه‌ای تعریف می‌کند، از اهمیت زیادی برخوردار است.

کسینجر به انواع نظم جهانی اشاره می‌کند که از جمله، چهار الگوی آن تا به حال برجسته شده است: (۱) نظم مبتنی بر صلح و ستفالی که در قرن هفدهم در اروپا شکل گرفت؛ (۲) نظم مبتنی بر فلسفه‌ی مرکزی امپراتوری چین؛ (۳) نظم مبتنی بر برتری‌گرایی مذهبی اسلام سیاسی که در میانه‌ی نظم چین و اروپا قرار دارد؛ (۴) ایدئالیسم دموکراتیک ایالات متحده‌ی آمریکا. مبارزه‌ی امروزی برای برقراری نظم در جهان نیز در رقابت میان این چهار الگوی نظم قابل ترسیم است. اما در واقع، نظم جهانی در حال حاضر بسیار شبیه به دوران برقراری نظم و ستفالیایی است؛ جهانی که در آن تعدادی از واحدهای سیاسی که هیچ‌کدام قدرت کافی برای سیطره‌شدن ندارند و در عین حال رویه‌های متضاد داخلی قابل توجهی دارند. از نظر کسینجر، اصل موازنه‌ی قوا، کلید حفظ تعادل در سیستم و ستفالی شده است و همین امر هم‌چنان می‌تواند بحران‌های دنیای کنونی را مدیریت کند (Kakutani, 2014). ساختار ثابت شده در معاهدات صلح و ستفالی در واقع نخستین سعی در نهادینه‌سازی نظم جهانی بر اساس قوانین و محدودیت‌های پذیرفته‌شده و بنیان‌گذاری یک نظام بر مبنای تکثر قدرت‌ها به جای هژمونی یک کشور محسوب می‌شود. اصل‌هایی هم‌چون «استقلال ملی»، «حاکمیت ملی»، «منافع ملی» و «عدم مداخله»، که برای نخستین بار در این چارچوب پدیدار شدند به هدف تمجید جایگاه قدرت نبودند؛ بلکه هدف آن‌ها منطقی‌ساختن و محدودکردن استفاده از قدرت بود. در حال حاضر نظم و ستفالی می‌کوشد تا ماهیت آنارشیک جهان را با شبکه‌ی وسیعی از ساختارهای سازمانی و حقوق بین‌المللی که تجارت آزاد و نظام پایدار مالی بین‌المللی را ایجاد کرده است، مهار نماید. این ساختار سعی دارد اصول پذیرفته شده‌ی حل مناقشات بین‌المللی را برپا کند و بر شیوه‌ی جنگیدن اعمال محدودیت کند (کسینجر، ۱۳۹۶: ۲۳). به پیرو نگاه تاریخی کسینجر در ایجاد نظم، او تنها زور و قدرت را عامل ایجاد نظم نمی‌داند؛ بلکه به مؤلفه‌های دیگر نیز جهت ایجاد نظم اشاره می‌کند.

### ۳-۱. دیپلماسی

کسینجر به دیپلماسی به عنوان یک ابزار جهت ایجاد نظم اهمیت ویژه‌ای قایل است. زور و قدرت را دارای محدودیت‌های ذاتی فراوان می‌داند. او به عنوان یک ریالیست، توجه خاصی به قدرت دارد؛ اما در عین حال، به صورت ساده انگارانه روی محدودیت‌های قدرت چشم نمی‌بندد. از نظر او، اصل اولی و حیاتی برای بقا، مصالحه است و نه استفاده از زور. جنگ و به کارگیری زور در ابعاد سخت و نرم فاقد ارزش ذاتی است و قدرت نسبت به اهداف اساسی و اولی، ارزش ثانویه و ابزاری دارد. بنابراین اصلی‌ترین سازوکار حل منازعه، ایجاد مصالحه است. صلح، نه از راه جنگ؛ بلکه همواره از طریق مصالحه

به‌دست می‌آید و کاربرد جنگ و زور، تنها محدود به هموار کردن راه مصالحه است. از این‌رو دیپلماسی جایگاه والایی در نزد کسینجر دارد؛ زیرا که از نظر او، گفت‌وگو تنها راه رسیدن به توافق و ایجاد مصالحه است و بدون گفتگو و دیپلماسی نمی‌توان به بحران‌ها خاتمه داد. دیپلماسی، فعالیتی است که در آن باید رقیب را به‌خوبی شناخت و برای هویت او احترام قایل شد و دست به انکار جایگاه و توانمندی‌های او نزد؛ زیرا که نادیده‌گرفتن جایگاه و توانمندی‌های رقیب، او را تبدیل به بازیگری ناراضی می‌کند و این عامل، در نهایت نظم جهانی را به چالش می‌کشد (چگینی‌زاده، ۱۴۰۲: ۴). تداوم نظم در واقع در سایه‌ی رضایت دیگر بازیگران بزرگ نسبت به جایگاه خود در نظم بین‌المللی فراهم می‌شود و این مهم بدون پذیرفتن محدودیت و نظم رفتاری از طرف قدرتمندترین بازیگران برآورده نخواهد شد.

### ۳-۲. عدالت

مسأله‌ی دیگر برای کسینجر، ارتباط میان نظم و عدالت است. کسینجر عدالت را بیشتر به‌عنوان ابزار در نظر دارد و نظم را بر آن برتری می‌دهد؛ هرچند برای عدالت در جهت برقراری نظم جایگاه ویژه‌ای قایل است. استدلال کسینجر بر این است که اگر نظم بین‌المللی عادلانه تلقی نشود، دوام زیادی نخواهد داشت. از نظر او نظم‌های پایدار، نیازمند عناصری از قدرت و اخلاق است. در جهانی بدون تعادل، کشور قوی با هیچ محدودیتی مواجه نمی‌شود و کشور ضعیف‌تر، هیچ وسیله‌ای برای اثبات خود نخواهد یافت. کسینجر، تنها گفت‌وگو از عدالت را هم بسنده نمی‌داند و معتقد است اگر تعهدی به عدالت وجود نداشته باشد و عدالت به شیوه‌ای نظام‌مند وارد ساختار نگردد، چالش‌های مداومی برای تحمیل ارزش‌های خود بر دیگران از طرف بازیگران وجود خواهد داشت. کسینجر عدالت را با مفهوم مشروعیت گره می‌زند و معتقد است هر نظم جهانی، برای این‌که پایدار باشد، باید به‌عنوان یک نظم عادلانه پذیرفته شود؛ نه فقط توسط رهبران، بلکه حتا توسط شهروندان (کسینجر، ۱۳۹۶: ۲۷).

### ۳-۳. موازنه‌ی قدرت

از نظر کسینجر، آنارشی یک موضوع ثابت و غیرقابل تغییر در سیاست بین‌الملل است. آنارشی بوده، هست و خواهد بود. در هم‌چون شرایطی، موازنه‌ی قدرت کارآمدترین ابزار برای حفظ ثبات و نظم بین‌المللی است. موازنه‌ی قدرت به معنای آن است که هیچ نظامی بدون حفاظت فیزیکی در برابر تهاجم، ایمن نیست. از نظر کسینجر، موازنه‌ی قدرت شبیه یک تعادل مکانیکی یا معادله‌ی ریاضی نیست؛ بلکه یک پدیده‌ی روانی است و محاسبات آن باید شامل قدرت بالقوه و بالفعل همراه با یکدیگر باشد؛ علاوه بر این‌که اراده برای به‌کارگیری قدرت را نیز باید دخیل کرد. به بیان دیگر، اگر برابری قدرت در طرفین نزاع درک شود، صلح و ثبات بین‌المللی را به همراه خواهد داشت. البته هویت تاریخی کشورها باید در فهم موازنه‌ی قدرت لحاظ شود. هیچ دولتی زیربار توافقی که هویت آن‌را زیر سوال

ببرد، نمی‌رود؛ هرچند آن توافق ایمنی‌بخش و عادلانه هم به نظر برسد. قابل ذکر است که موازنه‌ی قدرت یک معادله‌ی خودکار نیست و به‌خودی خود همیشه جواب نمی‌دهد و نباید از آن بیش از حد انتظار داشت (چگینی‌زاده، ۱۴۰۲: ۵).

#### ۳-۴. قدرت‌های بزرگ

مفهوم دیگر جهت ایجاد نظم از نگاه کسینجر، تقابل دو بازیگر؛ تجدیدنظر طلب و بازیگر حافظ وضع موجود است، که آن‌را در میان قدرت‌های بزرگ جست‌وجو می‌کند. در وضعیت که موازنه‌ی قوا، شکلی خاصی از روابط را میان قدرت‌های بزرگ ایجاد می‌کند و سازوکارهای خاصی را میان آن‌ها شکل می‌دهد، نظم به‌وجود آمده میان این اجزا چگونه خواهد بود؟ از نظر کسینجر، ایجاد نظم در صحنه‌ی بین‌المللی دارای دو احتمال است؛ حالت اول این‌که در میان قدرت‌های بزرگ اجماع وجود دارد. در این حالت، نظم پایدار است و قدرت‌های بزرگ وضعیت حفظ موجود را ارجحیت می‌دهند.

حالت دوم، وضعیتی است که در بین قدرت‌های بزرگ اجماع وجود ندارد و برخی از قدرت‌های بزرگ ناراضی، تجدیدنظر طلب و انقلابی هستند. از این‌رو محور تقسیم‌بندی کسینجر در مسئله‌ی نظم در میان قدرت‌های بزرگ وجود یا عدم وجود بازیگر ناراضی است. کسینجر انقلاب را برهم‌زننده‌ی ثبات و نظم بین‌المللی می‌داند. از نظر او از آنجایی‌که انقلاب فرانسه در ابتدا تصور می‌شد تنها منجر به اصلاحات داخلی فرانسه می‌گردد، تعادل بین‌المللی را خیلی عمیق‌تر از مرزهای این کشور تحت تأثیر قرار داد. هم‌چنان‌که انقلاب روسیه و انقلاب ایران دقیقاً به همین شکل عمل کردند و دایره‌ی بزرگی از معادلات بین‌المللی را علاوه بر مسایل داخلی، تحت تأثیر قرار دادند (کسینجر، ۱۳۹۶: ۴۴۶). از این‌رو، کلیدی‌ترین متغیر در روابط بین‌الملل برای کسینجر، بازیگر ناراضی است و به همین دلیل، او نسبت به ایجاد شدن بازیگر تجدیدنظر طلب در تعاملات بین‌المللی بسیار حساس است و کشورها را تشویق می‌کند با در نظر گرفتن خطوط قرمز همدیگر و رعایت مناسبات عادلانه، زمینه را برای ایجاد قدرت بزرگ تجدیدنظر طلب از بین ببرند (چگینی‌زاده، ۱۴۰۲: ۶). از نظر کسینجر، چین امروزه به‌عنوان یک بازیگر تجدیدنظر طلب مطرح است که می‌تواند نظم کنونی را به چالش بکشد؛ اما ظهور چین را به‌عنوان یک بازیگر تجدیدنظر طلب قابل مدیریت می‌داند. او معتقد است که این تحول می‌تواند در قالبی مسالمت‌آمیز رخ دهد. از نظر او شکی نیست که ظهور چین، نظم بین‌المللی را بازتعریف خواهد کرد و هسته‌ی مرکزی نظام بین‌الملل را از غرب به شرق انتقال خواهد داد. کسینجر معتقد است که چالش احتمالی چین در ابتدا، اقتصادی، سیاسی و نه نظامی خواهد بود. البته او قبول دارد که معضل تایوان یک استثناست و همواره می‌تواند سطح درگیری میان چین و ایالات متحده را بالا ببرد (چگینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۴).

برای آن‌که نظم در سیاست بین‌الملل، از جنس نظم حفظ وضع موجود باشد، کسینجر مفهوم اجماع میان قدرت‌های بزرگ را لازم می‌داند. برای این‌که اجماع میان قدرت‌های

بزرگ شکل بگیرد او به سه عنصر اشاره می‌کند: اولاً، موازنه قوا؛ ثانیاً، مشروعیت؛ ثالثاً، عدالت. در صورت شکل‌گیری اجماع، نظم بین‌الملل نهادینه‌گی پیدا می‌کند. در حالت دیگر، یعنی وجود بازیگر تجدیدنظر طلب در میان قدرت‌های بزرگ، نظم بین‌المللی نهادینه‌گی و ثبات خود را از دست می‌دهد و تجدید نظرطلبی، جای نهادینه‌گی نظم را می‌گیرد. صلح و ثبات در یک نظم نهادینه به‌دست می‌آید. اما چگونه ممکن است بین قدرت‌های بزرگی که هرکدام خواسته‌های متعارضی با یکدیگر دارند، اجماع شکل بگیرد؟ از لحاظ مفهومی، زمانی که یک بازیگر قبول کند که محدودیت‌هایی را بر رفتار خود اعمال کند، اجماع شکل می‌گیرد و ثبات به‌وجود می‌آید. وقتی قدرت‌های بزرگ نوعی محدودیت در عمل برای خود را و به تبع آن مانعی برای برخی از رویکردهای خود قایل شوند، این لحظه‌ی ایجاد ثبات در نظم بین‌المللی است. در واقع بدون پذیرش محدودیت توسط قدرت‌های بزرگ، نظم بین‌المللی ناپایدار خواهد بود و ثبات در روابط بین‌الملل شکل نخواهد گرفت.

کسینجر دیپلماسی را از مهم‌ترین ابزار در جهت ایجاد نظم در میان قدرت‌های بزرگ می‌داند. او دیپلماسی را یکی از مهم‌ترین مکمل‌های موازنه‌ی قوا به‌عنوان ایجاد سازوکارهای ایجاد نظم می‌داند. دیپلماسی از نظر او، هنری است که به دولت‌ها، به‌خصوص قدرت‌های بزرگ در ایجاد تفاهم و تعامل دوطرفه کمک می‌کند و ادراک بین‌ذهنی آن‌ها را از موازنه‌ی قوا بارور می‌سازد؛ هنری که تلاش می‌کند مشکلات را از طریق توافق حل کند و نه استفاده از زور و راه نظامی. دیپلماسی محدودیت‌های خودخواسته را به قدرت‌های بزرگ می‌قبولاند و ثبات می‌آفریند (چگینی‌زاده، ۱۴۰۲: ۷).

#### ۴. نظم بین‌المللی از نظر هدلی بال

هدلی بال به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل، «نظم» را ناظر بر وجود روابطی الگومند میان اجزاء می‌داند؛ به‌گونه‌ای که این روابط تصادفی یا فاقد قاعده نیستند. از نظر وی، تقابل نظم و بی‌نظمی بدین معناست که در وضعیت نظم، امکان پی‌گیری و تحقق مجموعه‌ای از ارزش‌ها و اهداف مشترک فراهم می‌شود. براین اساس، بال نظم را امری ذاتاً اجتماعی تلقی می‌کند. در حیات اجتماعی، اهداف اولیه و بنیادینی وجود دارد که نظم باید بتواند آن‌ها را، دست‌کم به صورت نسبی، تامین کند. حفظ حیات اعضا، تضمین وفای به عهد و صیانت از مالکیت، از جمله مهم‌ترین این اهداف به شمار می‌آیند. از نظر بال، اگر جامعه‌ی داخلی جامعه است، نظام بین‌الملل نیز جامعه است؛ زیرا اهداف اولیه‌ی خاص خود را دارد که عبارت‌اند از: حفظ خود جامعه‌ی مرکب از دولت‌ها، حفظ حاکمیت اعضا و حفظ صلح (بهادرخانی، ۱۳۹۶: ۱۱۱). تعریف بال از نظم جهانی مبتنی است بر آن الگوها یا ترتیبات فعالیت انسانی که اهداف ابتدایی یا اولیه‌ی زندگی اجتماعی را در میان ابنای بشر به‌عنوان یک کل پی‌گیری می‌کند. از نظر هدلی بال، حفظ نظم در جامعه

بین‌الملل به سه مفهوم منافع مشترک، قواعد مشترک و نهادهای مشترک بستگی دارد (قوام، ۱۳۸۷: ۱۹۲). بنابراین نظم از نظر او در ایجاد سه مؤلفه‌ی بالا در نظر گرفته می‌شود.

نقطه‌ی آغاز هلدی بال در روابط بین‌الملل، وجود دولت‌ها یا جوامع سیاسی مستقلی است که هریک دارای حاکمیت است. حاکمیت خود را در باره‌ی بخشی از مساحت زمین و بخش ویژه‌ی از جمعیت بشر اعمال می‌کند. دولت‌ها از یک طرف در رابطه با سرزمین و جمعیت چیزی را اعمال می‌کنند که می‌توان حاکمیت داخلی خواند که به معنای تسلط بر تمام آمریت‌هایی است که در آن سرزمین و جمعیت وجود دارد. از طرف دیگر، آن‌ها چیزی را اعمال می‌کنند که حاکمیت خارجی خوانده می‌شود و منظور از آن، تسلط بر آمریت‌های بیرونی نیست؛ بلکه استقلال آن‌هاست. از نظر هلدی بال، جامعه‌ی بین‌المللی به معنای جامعه‌ی مبتنی بر آنارشی ولی نه بدون نظم است. بنابراین از نظر او، جامعه‌ی بین‌المللی را باید در ارتباط به تعریف نظام بین‌الملل در نظر گرفت. یک نظام متشکل از دولت‌ها وقتی شکل می‌گیرد که دو یا چند دولت آن‌قدر با هم تماس دارند و آن‌قدر بر تصمیم‌های یکدیگر تأثیر می‌گذارند که باعث می‌شود آن‌ها دست کم تا حدی به‌عنوان اجزای یک کل عمل کنند. یک جامعه‌ی متشکل از دولت‌ها (یا جامعه‌ی بین‌الملل) وقتی وجود دارد که گروهی از دولت‌ها با آگاهی از برخی منافع و ارزش‌های مشترک، یک جامعه را تشکیل بدهند؛ بدین معنا که آن‌ها در روابط خود با یکدیگر، خود را ملزم به رعایت قواعد مشترک بدانند و در فعالیت نهادهای مشترک سهیم باشند. هلدی بال اضافه می‌کند که جامعه‌ی بین‌المللی به‌این معنا در عین حال یک نظام بین‌المللی هم هست؛ ولی یک نظام بین‌المللی ممکن است که یک جامعه‌ی بین‌المللی نباشد. از این‌رو از نظر هلدی بال، نظام بین‌الملل متضمن نوعی جامعه است که دولت‌ها اعضای اصلی این جامعه‌ی بین‌المللی است. این جامعه از قواعد و نهادهای مشترکی تشکیل می‌شود که تأمین‌کننده‌ی ثبات و امنیت است و نهادهای آن شامل حقوق بین‌الملل، دیپلماسی، قدرت‌های بزرگ، توازن قدرت و جنگ می‌شوند.

از نظر هلدی بال، جامعه‌ی بین‌المللی آن چیزی است که دولت‌ها می‌فهمند. در واقع، جامعه‌ی بین‌المللی خصلت دولت‌محورانه دارد؛ ولی تا حدی در جامعه‌ی بین‌المللی بر دولت‌ها تمرکز می‌شود. این دولت‌ها است که جامعه‌ی بین‌المللی را شکل می‌دهند و از آن شکل می‌گیرند. جامعه‌ی بین‌المللی به حمایت مداوم اعضای آن وابسته است، اگر آن‌ها به بازتولید آن نپردازند، این جامعه ضعیف می‌شود و عناصر دیگر نظام بین‌الملل، نقش نسبتاً بیشتری ایفا خواهند کرد (بال، ۱۳۹۹: ۶۳).

طرفداران مکتب انگلیسی به گونه‌ی عام و هلدی بال به گونه‌ی خاص، میان «نهادهای بین‌المللی» به معنای سازمان‌های رسمی بین‌المللی از یک سو، و «نهادهای جامعه‌شناختی» یا به اصطلاح «نهادهای اساسی» از سوی دیگر، نوعی تمایز قایل می‌شوند. در چارچوب تحلیل هلدی بال از مبانی نظم بین‌المللی، نهادهای دسته‌دوم از اهمیت به‌مراتب بیشتری

برخورد دارند. از نظر وی، نهایی که به صورت تدریجی و در بستر تعاملات تاریخی تحول می‌یابند، در اولویت قرار دارند. (ایریک یورگنس، ۱۴۰۲: ۳۲۷).

بر این اساس، هلدی بال با عبور از تمرکز صرف بر سطح دولت‌ها، توجه خود را معطوف به نهادهای جامعه‌شناختی بین‌المللی می‌کند؛ نهادهایی همچون قدرت‌های بزرگ، توازن قدرت، حقوق بین‌الملل و دیپلماسی که نقشی بنیادین در شکل‌دهی و تداوم نظم بین‌المللی ایفا می‌کنند.

#### ۴-۱. دیپلماسی

یکی از مفهومی که هلدی بال در جهت ایجاد نظم در درون نظام جدید دولت‌ها به کار می‌برد دیپلماسی است. بال مفهوم دیپلماسی را نه فقط برای رفتار رسمی دولت‌ها محدود می‌کند؛ بلکه آن را برای واحدهای سیاسی که در سیاست جهان از شان و مقامی برخوردارند به کار می‌برد. کارگزاران سازمان ملل و کارکنان دیگر سازمان‌های بین‌المللی عمومی؛ مانند: سازمان جهانی کار، کارگزاران سازمان‌های بین‌المللی منطقه‌ای نیز ممکن است گفته شود به دیپلماسی اشتغال دارند. گروه‌های سیاسی که به طور گسترده به عنوان دولت‌ها شناخته نمی‌شوند در سیاست جهان از اعتبار برخوردارند، گاه کارگزاری را منصوب می‌کنند که با دیگر دولت‌ها و گروه‌های مشابه وارد مذاکره می‌شوند.

در رابطه با کارویژه‌های دیپلماسی و ارتباط آن با «نظم»، هلدی بال مواردی را با این شرح ذکر می‌کند: اول این که دیپلماسی، ارتباط میان رهبران سیاسی و دیگر واحدها در سیاست جهان را تسهیل می‌کند. بدون ارتباط، جامعه‌ی بین‌المللی یا هر نظام بین‌المللی نمی‌تواند موجودیت داشته باشد. ثانیاً، کارویژه‌ی دیپلماسی، مذاکره برای رسیدن به توافق است. بدون مذاکره برای توافق، روابط بین‌الملل ممکن خواهد بود؛ اما چنان روابطی فقط مواجهه‌ی زودگذر و تخصمی بین یک جامعه‌ی سیاسی با دیگری است. توافق‌ها زمانی ممکن می‌شود که منافع طرفین، ضمن این که ممکن است متفاوت باشد، در برخی نقاط مشترک شود؛ البته اگر طرفین قادر باشند این امکان اشتراک را دریابند. ثالثاً، کارویژه‌ی دیپلماسی، جمع‌آوری اطلاعات و جاسوسی در باره‌ی کشورهای خارجی است. سیاست خارجی هر کشور باید برحسب اطلاعات نسبت به تحولات جهان خارج بنا گردد. بال معتقد است قدرت‌های بزرگ به دنبال این هستند که دشمنان خود را از داشتن اطلاعات در مورد ظرفیت نظامی‌شان محروم کنند؛ اما در عین حال، آن‌ها را تحت تأثیر اطلاعات انتخاب‌شده در مورد ظرفیت نظامی برای هدف بازدارندگی قرار دهند. از دیگر کارویژه‌های دیپلماسی، به حداقل رساندن تأثیر اختلافات در روابط بین‌الملل است. با توجه به مجاورت جوامع سیاسی که هریک ارزش‌ها، اشتغالات، تعصبات و حساسیت‌های خاص خود را دارد، اختلاف در روابط بین‌الملل همیشه وجود دارد، حتا بین دولت‌هایی که روابط آن‌ها نزدیک و دوستانه است (بال، ۱۳۹۹: ۲۳۸-۲۴۶). بنابراین، به حداقل رساندن این اختلافات و محدود کردن تأثیر آن‌ها در جاهایی که امکان پذیر است، یکی از کارویژه‌های دیپلماسی است.

## ۴-۲. عدالت

منظور هدلی بال از عدالت، قواعد هنجاری-اخلاقی است که حقوق و وظایفی برای دولت‌ها و ملت‌ها قایل می‌شود؛ برای مثال، این انگاره که تمام دولت‌ها، صرف نظر از وسعت یا نژادهای تشکیل‌دهنده‌ی آن یا تمایلات ایدئولوژیکی، به گونه‌ی برابر از حقوق حاکمیت برخوردارند یا این انگاره که تمام ملت‌ها به گونه‌ی مساوی حق خودمختاری ملی دارند. از نظر او حقوق دولت‌ها ممکن در تخصیص با حقوق ملت‌ها باشد؛ لیکن عدالت در داخل دولت با عدالت بین‌الملل یک‌سان نیست. در بحث هدلی بال، عدالت فقط در چارچوب نظم قابل تحقق است. فقط وقتی نوعی از الگوی رفتار جمعی ارایه می‌شود که در آن اهداف مقدماتی زندگی جمعی در درجات مختلف تجسم می‌یابند (بال، ۱۳۹۹: ۱۴۶). هدلی بال با ذکر مثال‌هایی، نظم را بر عدالت اولویت می‌دهد. وی معتقد است نظم نیازمند تلاش برای جلوگیری از افزایش بیشتر اعضای باشگاه هسته‌ای است؛ اما عدالت می‌گوید که همه‌ی دول در به‌دست آوردن سلاح‌های کشتار جمعی حق برابر دارند. او می‌گوید که دولت‌ها ممکن در معنای عدالت با هم اختلاف نظر داشته و روی آن توافق نداشته باشند؛ اما می‌توانند در باره‌ی چگونگی حفظ نظم میان خودشان به تفاهم و اجماع برسند. بیشتر افراد موافق‌اند که دولت‌ها باید به حاکمیت دیگران احترام بگذارند و اصل عدم مداخله را رعایت کنند. در آن صورت هر جامعه می‌تواند مفهوم خود را، زندگی خوب را در درون سرزمین خود ترویج نماید و در عین حال از طرف دیگر جوامع برابر تلقی شود. هدلی بال، نظم بین‌المللی را دارای ارزش اخلاقی می‌داند؛ چون که برای هدف برقراری نظم در جامعه‌ی بشری در کل نقش اساسی دارد. وی می‌گوید که نظم در میان همه‌ی افراد بشر ارزشی برتر است؛ اما نظم در جامعه‌ی دولت‌ها چنین نیست. جامعه یا اجتماع جهانی هدفی است که همه‌ی اشخاص حساس و باهوش باید آن را جدی بگیرند. در واقع این جهان‌شهرگرایی هدلی بال با دیدگاه دیگر وی ناسازگار به نظر می‌رسد؛ دیدگاهی که براساس آن، شواهد اندکی در خصوص احتمال به توافق رسیدن جوامع مختلف برسر آنچه که ایجاد اجتماع جهانی معنا می‌دهد، وجود دارد (برچیل، ۱۳۹۵: ۱۳۹).

## ۴-۳. موازنه‌ی قدرت

قدرت‌طلبی چند کشور که هریک سعی دارد وضع موجود را حفظ کنند یا براندازند، لزوماً به تشکیلی به نام «موازنه‌ی قوا» و سیاست‌های معطوف به حفظ آن منتهی می‌شود (قوام، ۱۳۸۷: ۱۸۶). هدلی بال در بحث تفکیک موازنه‌ی قوا، آن را به دو بخش ساده و پیچیده تقسیم می‌کند. موازنه‌ی قدرت ساده، موازنه‌ای است که بین دو قدرت یا از سه قدرت تشکیل شده‌است. نمونه‌ی موازنه‌ی قدرت ساده، برخورد بین فرانسه و خاندان هابسبورگ در اسپانیا/ اتریش در سده‌های شانزدهم و هفدهم یا برخورد بین ایالات متحده‌ی امریکا و اتحاد جماهیر شوروی در جریان جنگ سرد است. نمونه‌ی موازنه‌ی قدرت پیچیده

که بیشتر از سه قدرت است، وضعیتی بود که در اروپا در میانه‌ی سده‌ی هجدهم میان انگلستان، روسیه و پروس به عنوان قدرت‌های بزرگ و فرانسه و اتریش که از اسپانیا جدا شده بود، وجود داشت. برعلاوه، او به دو موازنه‌ی قدرت کلی (نبود یک قدرت برتر در نظام بین الملل) و موازنه‌ی قدرت محلی (در یک منطقه یا در بخشی نظام) اشاره می‌کند. از نظر او، تمایز بین موازنه‌های قدرت کلی و موازنه‌های قدرت محلی نباید با تمایز بین موازنه‌ی قدرت مسلط و موازنه‌ی قدرت تابع خلط شود. در جریان جنگ سرد، موازنه‌ی قدرت امریکا- شوروی به عنوان موازنه‌ی قدرت مسلط در جهان بود و موازنه‌های محلی در خاورمیانه، شبه قاره‌ی هند و جنوب آسیا، موازنه‌ی قدرت تابع هستند.

به طور کلی، از دیدگاه هدلی بال، کارویژه‌های موازنه‌ی قدرت در جهت ایجاد و حفظ نظم بین‌المللی را می‌توان در چند محور اساسی خلاصه کرد. نخست، وجود موازنه‌ی قدرت در سطح کلی نظام بین‌الملل مانع از دگرگونی بنیادین نظام و تبدیل آن به یک امپراتوری جهانی می‌شود. دوم، موازنه‌ی قدرت در سطح محلی، با جلوگیری از جذب یا سلطه‌ی یک قدرت مسلط منطقه‌ای، استقلال دولت‌ها را در مناطق خاص حفظ می‌کند. سوم، موازنه‌ی قدرت -چه در سطح کلی و چه در سطح محلی- هر جا که برقرار بوده است، شرایطی را فراهم آورده است که در آن سایر نهادهای اساسی متکی به نظام بین‌الملل، از جمله دیپلماسی، جنگ، حقوق بین‌الملل و مدیریت قدرت‌های بزرگ، امکان ایفای کارکرد موثر خود را یافته‌اند.

این انگاره که موازنه‌ی قدرت، کارویژه‌های مثبتی را در رابطه با نظم بین‌الملل به انجام رسانیده‌اند و از این رو، تدبیر کردن آن‌ها هدف ارزشمند و مشروعی در جهان است، موضع نقادی فراوانی در این سده بوده است. تلاش‌ها جهت تدبیر یک موازنه‌ی قدرت همیشه به حفظ صلح نینجامیده است. با این وجود، کارویژه‌ی اصلی موازنه‌ی قدرت، حفظ صلح نیست؛ بلکه حفظ خود نظام دولتهاست. لازمه‌ی موازنه‌ی قدرت، جنگ است؛ به‌ویژه زمانی که تنها ابزار کنترل قدرتی که تمایل به برتری جویی دارد، جنگ باشد. با این وجود حفظ صلح تابعی از هدف تدبیر و صورت‌بندی موازنه‌ی قدرت است. بدون شک، اصل حفظ موازنه‌ی قدرت این تمایل را دارد که به نفع قدرت‌های بزرگ و به قیمت منافع قدرت‌های کوچک عمل کند (بال، ۱۳۹۹: ۱۷۳-۱۷۴).

#### ۴-۴. مدیریت قدرت‌های بزرگ

سهم قدرت‌های بزرگ در شکل‌گیری و تداوم نظم بین‌المللی از واقعیت بنیادین نابرابری قدرت میان دولت‌های تشکیل‌دهنده‌ی نظام بین‌الملل ناشی می‌شود. اگر دولت‌ها، همانگونه که از نظر حقوقی برابرند، از حیث قدرت نیز در موقعیتی برابر بودند و هر دولت می‌توانست ادعاهای خود را با سطحی از زور هم‌سنگ دیگران اعمال کند، حل و فصل منازعات بین‌المللی به سختی امکان‌پذیر می‌بود؛ مگر از طریق توسل به اتحادیهایی که خود مستلزم نوعی نابرابری قدرت‌اند. در چنین شرایطی، نه امکان تعیین قاطع سرنوشت ادعاهای

دولت‌ها وجود داشت و نه می‌شد به طور موثر از بروز و تداوم تخاصم‌های بین‌المللی جلوگیری کرد.

بر این اساس، قدرت‌های بزرگ نقش اساسی در نظم بین‌المللی ایفا می‌کنند. آنان با مدیریت روابط متقابل خود و با بهره‌گیری از موقعیت برترشان، به نوعی نقش مرکزی در اداره‌ی امور جامعه‌ی بین‌المللی بر عهده می‌گیرند. به‌طور مشخص، قدرت‌های بزرگ روابط میان خود را در راستای منافع نظم بین‌المللی از سه طریق اصلی مدیریت می‌کنند: نخست، حفظ موازنه‌ی قدرت در سطح کلی نظام بین‌الملل؛ دوم، تلاش برای پیش‌گیری، مهار یا کنترل بحران‌ها در روابط متقابل؛ و سوم، محدودسازی و کنترل جنگ میان خود. افزون بر این، قدرت‌های بزرگ از موقعیت برتر خود در قبال سایر اعضای جامعه‌ی بین‌المللی به شیوه‌های گوناگون بهره می‌گیرند؛ از جمله، استفاده‌ی یکجانبه از برتری محلی، توافق بر سر احترام متقابل به حوزه‌های نفوذ و اقدام مشترک در قالب الگوهایی که به طور ضمنی در مفهوم «کنسرت قدرت‌های بزرگ» یا حوزه‌ی مشترک سلطه‌ی آنان بازتاب می‌یابد (بال، ۱۳۹۹: ۲۸۷). از نظر هلدلی بال، قدرت‌های بزرگ از طریق موازنه‌ی قدرت و وجود یک جامعه‌ی بین‌المللی، به یکدیگر پیوند خورده‌اند. قدرت‌های بزرگ وقتی وجود دارد که حقوق و وظایف جامعه‌ی بین‌الملل را بپذیرند. این حقوق و وظایف در درون جامعه‌ی بین‌الملل، قدرت‌های بزرگ را مهار می‌نماید. قدرت‌های بزرگ نقش‌هایی را می‌پذیرند که این نقش‌ها را جامعه‌ی بین‌المللی مدیریت می‌کند. نظام مدیریتی قدرت‌های بزرگ نیز از طریق اقدام دسته‌جمعی یا هماهنگ شکل می‌گیرد (بهادرخانی، ۱۳۹۶: ۱۱۴).

#### ۴-۵. حقوق بین‌الملل

از دیگر نهادهایی که هلدلی بال در جهت ایجاد نظم تأکید دارد حقوق بین‌الملل است. از نظر او، اولین کارویژه‌ی حقوق بین‌الملل این است که اصل هنجاری/اخلاقی سازمان سیاسی بشری را شناسایی کند که در حال حاضر به معنای انگاره‌ی دولت‌های مستقل است. دومین کارکرد حقوق بین‌الملل در رابطه با نظم بین‌الملل این است که قواعد اساسی هم‌زیستی در میان دولت‌ها و دیگر بازیگران جامعه‌ی بین‌الملل را بیان کند. در واقع آن‌ها قواعدی هستند که به توافق میان دولت‌ها ربط دارد و قواعدی که به حاکمیت یا استقلال مربوط می‌شوند. سومین کارویژه‌ی حقوق بین‌الملل این است که فقط از طریق تحمیل محدودیت بر رفتار بین‌المللی است که حقوق بین‌الملل کمک می‌کند اطاعت از قواعد اصلی جامعه‌ی بین‌الملل تضمین شود. عوامل اصلی برای اطاعت از حقوق بین‌الملل، قبول طرفین است؛ از این‌که اهداف و ارزش‌های زیربنایی توافق، اعمال قدرت توسط ابرقدرت‌ها و منافع متقابل مستقل از تعهدات قانونی قرار دارد و بدون کارکرد آن‌ها تعهدات قانونی غیرمؤثر خواهند بود. حقوق بین‌الملل، ابزارهای ویژه‌ی را در اختیار دولت‌ها می‌گذارد که دولت‌ها می‌توانند نیت‌های خود را نسبت به موضوع مورد مناقشه ابراز کنند. حقوق بین‌الملل با بیان قواعد اصلی هم‌زیستی در میان دولت‌ها فقط در حالتی می‌تواند سهمیم باشند که این

قواعد تا حدودی در روابط دولت‌ها ریشه داشته باشند (بال، ۱۳۹۹: ۲۱۲-۲۱۳). در کل، حقوق بین‌الملل به تعیین اصول سازمان‌دهنده‌ی سیاست جهانی کمک می‌کند. قواعد، پایه‌ی هم‌زیستی میان دولت‌ها را مشخص می‌سازد و به‌ایجاد سازواری با قواعد جامعه‌ی بین‌الملل کمک می‌کند. حقوق بین‌الملل در هر موضوعی در روابط بین‌الملل ابزاری را فراهم می‌سازد تا دولت‌ها بتوانند نیت خود را بیان کنند، به یکدیگر اطمینان کنند و به‌این توافقات جنبه‌ی تداوم بخشند.

#### ۴-۶. جنگ

از نظر هدرلی بال، جنگ نیز می‌تواند به حفظ نظم کمک کند. جنگ همواره ابزاری برای تأمین منافع مشروع و غیرمشروع بوده است. یکی از روش‌های محدودکننده‌ی جنگ و نهادینه‌ساختن آن، حقوق بین‌الملل می‌باشد. حقوق بین‌الملل، جنگ را وارد چارچوبی از قواعد می‌سازد (بهادرخانی، ۱۳۹۶: ۱۱۴). حقوق بین‌الملل فقط توسط دولت‌های خاصی که توانا و آماده‌اند در حمایت از آن سلاح به‌دست گیرند، قابل اجرا است. در برخی موارد، جنگ می‌تواند به‌عنوان ابزاری جهت اجرای حقوق بین‌الملل در نظر گرفته شود. با توجه به نبود یک آمریت متمرکز جهانی یا حکومت جهانی، این مفهوم از جنگ به‌عنوان اجراکننده‌ی قانون تنها به موردی ربط دارد که جنگ برای دفاع از خود توسط دولتی صورت می‌گیرد که حقوق سرزمینی حاکمیتش توسط متجاوز زیر پا شده‌است.

جامعه‌ی بین‌الملل، وضعیتی است که در آن هیچ دولتی مسلط و برتر نیست که بتواند برای دیگران قانون وضع کند؛ از این رو، جنگ به‌عنوان ابزاری برای حفظ موازنه‌ی قدرت در نظر گرفته می‌شود. حفظ موازنه‌ی قدرت برای ادامه‌ی حیات نظام دولت‌ها نیز همان‌قدر اساسی تلقی شده که جنگ را در جهت این هدف به‌عنوان عاملی با نقش مثبت در نظر می‌گیرند. جامعه‌ی بین‌الملل به‌طور کلی گاه جنگ را به‌عنوان تحقق کارویژه‌ی مثبت در نظر گرفته؛ نه زمانی که در حمایت از نظم قانونی بین‌الملل یا موازنه‌ی قدرت، بلکه به هدف ایجاد تغییر عادلانه بوده‌است (بال، ۱۳۹۹: ۲۶۸).

#### ۵. نتیجه‌گیری

هنری کسینجر به مثابه‌ی یکی از تیوری‌پردازان نظریه‌ی واقع‌گرایی و هدرلی بال به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی، هریک با وجود حفظ اصول بنیادین نظریه‌های واقع‌گرایی و مکتب انگلیسی دیدگاه مشابهی به «نظم» دارند. هنری کسینجر با رویکرد تاریخی و جغرافیایی به نظم می‌نگرد؛ هرچند که دیدگاه او به تحلیل «نظم» فرهنگی است. او سعی دارد تا نظم را در سیاست بین‌الملل از آغاز آن؛ یعنی صلح وستفالی در قرن هفدهم تا کنون ارایه دهد. کسینجر نظم جهانی را مفاهیمی مورد پذیرش یک منطقه‌ی تمدنی و توزیع قدرتی می‌داند که باید بر همه‌ی جهان اعمال گردد. در واقع، هدف او از نظم، تسری این مفاهیم است که در بخشی از جهان، تعادل قدرت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. کسینجر معتقد است که نظم جهانی که همه‌شمول باشد و کلیت محیط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار

داده باشد وجود نداشته است. تنها زمانی که جهان به سوی نظم حرکت می‌کند، دوران صلح و ستفالیاست که در آن، هر دولتی حق دارد بر سرزمین خود به حکومت بپردازد. کسینجر در بحث نظم جهانی، آن را بیشتر در میان قدرت‌های بزرگ در نظر می‌گیرد و از این رو به دو بازیگر انقلابی و طرفدار وضع موجود در ایجاد ثبات و بی‌ثباتی بین‌المللی باور دارد و چرخش نظم در سیاست بین‌الملل را در حضور بازیگر انقلابی می‌داند. با وجود اعتقاد کسینجر به نقش «بازیگر تجدیدنظرطلب» در مسأله‌ی نظم، او به مؤلفه‌هایی جهت این که نظم حالت پایدار داشته باشد، اشاره می‌کند. کسینجر دیپلماسی را به عنوان یک ابزار جهت ایجاد نظم مهم می‌داند؛ از این رو معتقد است: اصل حیاتی و بقا، مصالحه است و نه استفاده از زور. او مصالحه را در تداوم نظم پایدار مهم می‌داند که می‌تواند از ایجاد بازیگر ناراضی در سیستم جلوگیری کند. کسینجر، عدالت را به مثابه‌ی یک ابزار در جهت ایجاد و پایدار بودن نظم مهم می‌داند؛ اما در صدد برتری دادن عدالت نسبت به نظم نیست، بلکه نظم را نسبت به عدالت اولویت می‌دهد. کسینجر، توازن قدرت را در میان قدرت‌های بزرگ، مهم‌ترین اصل در جهت ایجاد نظم و پایدار بودن آن عنوان می‌کند. وی موازنه‌ی قدرت را یک پدیده‌ی روانی می‌داند که شامل قدرت بالقوه و بالفعل است. از نظر او، برابری طرفین در نزاع اگر درک شود، نظم حالت پایدار در میان قدرت‌های بزرگ را خواهد داشت.

هدلی بال به عنوان نظریه‌پرداز مکتب انگلیسی، نظم را در ارتباط به جامعه‌ی بین‌الملل تعریف می‌کند. از نظر هدلی بال، جامعه‌ی بین‌المللی وقتی شکل می‌گیرد که گروهی از کشورها با آگاهی از برخی از منافع و ارزش‌های مشترک، یک جامعه را شکل دهند؛ یعنی آن‌ها در روابط بین‌الملل، خود را ملزم به رعایت قواعد مشترک و نهادهای مشترک بدانند. بنابراین، از نظر هدلی بال حفظ نظم در جامعه‌ی بین‌الملل به منافع مشترک، قواعد مشترک و نهادینگی بستگی دارد. نهادهای که هدلی بال در جهت حفظ نظم آن‌ها را مهم می‌داند در واقع شکل سازمانی ندارند؛ بلکه نهادهایی است که بیشتر نهادهای موسوم به جامعه‌شناختی است. هرچند او نهادهای سازمانی را رد نمی‌کند؛ ولی به نهادهای که تدریجی تحول یافته‌اند، اولویت قایل است و این نهادها شامل دیپلماسی، موازنه‌ی قدرت، قدرت‌های بزرگ، حقوق بین‌الملل و جنگ است. او مهم‌ترین کارویژه‌ی دیپلماسی را در بحث نظم، مذاکره و به حداقل رساندن اختلافات در میان قدرت‌های بزرگ می‌داند. او موازنه‌ی قدرت را در جهت ایجاد نظم بین‌الملل مهم می‌داند. در واقع از نظر هدلی بال، موازنه‌ی قوا نظام بین‌الملل را از یک امپراتوری جهانی ممانعت و استقلال دولت‌ها را در مناطق مختلف حفظ می‌کند. هدلی بال وجود قدرت‌های بزرگ را در حفظ نظم بین‌المللی کارآمد تلقی می‌کند. قدرت‌های بزرگ با از میان برداشتن بحران‌ها از میان خود، کنترل جنگ، احترام به مناطق نفوذ همدیگر، نظم را برقرار می‌کنند. از دیگر نهادهایی که هدلی بال در جهت ایجاد نظم اشاره می‌کند، حقوق بین‌الملل و جنگ است. از نظر او، حقوق

بین الملل قواعد هم‌زیستی در میان دولت‌ها و دیگر بازیگران جامعه بین الملل را بیان می‌کند و از طرف دیگر، با تحمیل محدودیت بر رفتار بین المللی، حقوق بین الملل کمک می‌کند اطاعت و پیروی از قواعد اصلی جامعه بین المللی تضمین شود؛ که این اطاعت از حقوق بین الملل بر می‌گردد به قناعت طرف‌ها. با توجه بر این که هدلی بال جامعه بین الملل را وضعیتی عنوان می‌کند که در آن هیچ دولتی مسلط و حالت هژمون را ندارد، از این رو جنگ را به عنوان ابزاری برای حفظ موازنه قدرت، ارزشمند تلقی می‌کند. در واقع، حفظ موازنه قدرت برای تداوم نظم همان قدر مهم است که جنگ می‌تواند در حفظ آن، عامل مثبت باشد.

#### منابع

##### الف: فارسی

۱. اخوت، وحید. (۱۴۰۱). *نگاهی به آینده و تحلیل وضع موجود: نظم در نظام بین الملل از دید کسینجر*. دیپلماسی ایرانی. کد: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/2015578>
۲. بال، هدلی. (۱۳۹۹). *جامعه بی سر، نظم در سیاست جهان*. ترجمه‌ی فرهنگ رجایی. تهران: وزارت امور خارجه.
۳. برچیل، اسکات؛ لینکلتر، اندرو. (۱۳۹۵). *نظریه‌های روابط بین الملل*. ترجمه‌ی سید حسن میرفخرایی. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
۴. بهادرخانی، محمدرضا؛ محمدی دارابی، علی اصغر. (۱۳۹۶). *تحول در مفهوم نظم بین الملل*، فصلنامه راهبرد سیاسی. شماره ۳. صص ۸۹-۱۱۷. <https://ensani.ir/fa/article/396700>
۵. چگینی زاده، غلامعلی؛ اخوت، وحید. (۱۴۰۲). *نظم جهانی از منظر کسینجر؛ مطالعه موردی بحران اوکراین*، فصل‌نامه‌ی روابط خارجی. شماره دوم. صص ۱-۲۴. [https://frqjournal.csr.ir/article\\_181677.html](https://frqjournal.csr.ir/article_181677.html)
۶. چگینی زاده، غلامعلی. (۱۳۸۶). *قدرت یابی چین: رویکردی نظری به تغییر در سیاست بین الملل*، پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۲۲. [https://qjpl.atu.ac.ir/article\\_2726.html](https://qjpl.atu.ac.ir/article_2726.html)
۷. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۹۸). *اصول و مبانی روابط بین الملل*. تهران: سمت.
۸. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۹۴). *نظریه‌ها و فرانظریه‌ها در روابط بین الملل*. تهران: نشر مخاطب.
۹. قوام، سید عبدالعلی؛ فاطمی نژاد، سید احمد. (۱۳۸۷). *مکتب انگلیسی به عنوان یک نظریه‌ی کثرت‌گرا: تبیین مفاهیم نظام بین الملل، جامعه بین الملل و جامعه جهانی*. دانشنامه‌ی حقوق و سیاست. شماره ۸. <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1165333>
۱۰. کسینجر، هنری. (۱۳۹۶). *نظم جهانی، تأملی در ویژگی ملت‌ها و جریان تاریخ*. ترجمه‌ی محمد تقی حسینی. تهران: نشر علمی و فرهنگی.

##### ب: منابع انگلیسی

11. Kaarelson, K. (2020, August 6). The New World Order According to Kissinger and Fukuyama: Who We Are and Who We Could Be. International Centre for Defence and Security (ICDS). <https://icds.ee/en/the-new-world-order-according-to-kissingerand-fukuyama-who-we-are-and-who-we-could-be/>
12. Kakutani, M. (2014, September 8). In 'World Order,' Henry Kissinger Sums Up His Philosophy. The New York Times. <https://www.nytimes.com/2014/09/09/books/in-world-order-henrykissinger-sums-up-his-philosophy.htm>
13. Osman, T. (2015 April 6). World Order. The Cairo Review of Global Affairs. <https://www.thecaireview.com/book-reviews/world-order/170>.